

فردوسی و شاهنامه

دکتر منوچهر مرتضوی*

چکیده: داوری دربارهٔ ارزش‌های شاهنامه، برعکس آنچه به نظر می‌رسد، بسیار دشوار است، زیرا هرگونه داوری ستایش‌آمیز حمل بر مبالغه و تعصب خواهد بود. شاهنامه مجموعهٔ منجمی از اساطیر باستانی و روایات تاریخی سستی و داستان‌های پهلوانی است. شاهنامه داستان رویارویی خصال نیکان و بدان است. شاهنامه در واقع در اجزای پیامی مشخص ندارد، ولی در نهایت شاهنامه تبدیل به پیامی کلی می‌شود. منابع شاهنامه پراکنده و متعدّد بوده، فردوسی با نبوغ خود مطالب اضافی و حوادث تکراری را حذف کرده و داستان‌های مستقل و پراکنده را وحدت و انسجام بخشیده است. فردوسی در سرودن شاهنامه هرگز اصول مورد قبول فرمانروایان روزگار سامانیان و غزنویان را رعایت نکرده است.

از میان آثار جاودان ملی بی‌تردید می‌توان آثار چهار شخصیت بزرگ، یعنی فردوسی، سعدی، مولوی و حافظ را با شکوه‌ترین آثار ملی به شمار آورد. این چهار تن مظهر و منادی ضمیر ناآگاه، آگاه و زیرآگاه انسان ایرانی هستند. شاهنامه کتابی همگانی است، اگر آن را به صحنه‌های تنگ بکشانند، احترام و همگانی بودن آن از میان خواهد رفت.

کلیدواژه: شاهنامه، ارزیابی آن، محتوای شاهنامه، فردوسی.

قضاوت درباره ارزش‌های اثری که در یک هزاره بزرگترین اثر ملی ایرانیان و مورد علاقه و ستایش همگان بوده، برعکس آنچه اول تصور می‌شود، بسیار دشوار است؛ زیرا احتمالاً هرگونه قضاوت ستایش‌آمیزی در این قبیل موارد حمل بر مبالغه و تعصب خواهد شد.

شاهنامه، که قرن‌ها مورد عنایت و محفل آرای عوام و خواص بوده، امروز به کلی از دایره توجه و اشتغال فکری و ذوقی عموم بیرون رفته است و بنابراین هرگونه بحث جدی درباره این حماسه بزرگ ارزش و مفهومی فراتر از مرزهای پژوهش ادبی پیدا می‌کند و با یک «مسئله مهم فرهنگی و اجتماعی و ملی» ارتباط می‌یابد. فردوسی منادی عزت و شرف ملت ایران و شاهنامه معتبرترین و موثوق‌ترین سند هویت تاریخی و ملی ایران است.

اگر کسانی شاهنامه را مجموعه افسانه‌ها و داستان‌های پهلوانی یا مجموعه داستان‌ها و سرگذشت پادشاهان بیندارند، قطعاً اشتباه می‌کنند. شاهنامه مجموعه منسجمی از اساطیر باستانی و روایات تاریخی سنتی و داستان‌های پهلوانی است که سرگذشت اقوام ایرانی را در چهارچوب آرمان ملی منعکس می‌سازد و شهریاران و پهلوانان شاهنامه (تا پایان داستان اسکندر) نماینده ادوار و حوادث فراموش شده و نمودار ازلی شخصیت انسان ایرانی و ایستادگی و پیکار و غم و شادی و بهروزی و تیره‌روزی و صلاح و فساد او به شمار می‌روند.

شاهنامه داستان رویارویی خصلت‌های نیکان و بدان و پهلوانان و جباران و ایران و انیران و عناصر اهورایی و اهریمنی و جلوه‌گاه آرمان‌ها و امیدها و ناامیدی‌ها و روزهای تاریک و روشن مردم ایران و از این لحاظ در عرصه پهنای فرهنگ و ادبیات ایران منحصر به فرد و به نظر بسیاری از دانایان و پژوهندگان در ادب و فرهنگ سایر اقوام ملل جهان بی‌نظیر است.

جهان‌بینی ژرف و حکمت‌والای فردوسی در سراسر شاهنامه متجلی است، ولی

پیام اساسی شاهنامه بدون آگاهی از روح مجموعهٔ منسجم روایات قابل فهم و درک نخواهد بود. در واقع شاهنامه در اجزاء، پیام مشخصی ندارد ولی در نهایت تمام شاهنامه تبدیل به پیامی کلی می‌شود. راز سرگذشت و سرنوشت بشر، مبارزهٔ بی‌پایان خیر و شر، حاکمیت متعادل قانون جبر سهمگین آفرینش و اختیار محدود انسان، ارتباط مستقیم تأیید الهی با کیفیت پندار و کردار انسان، تداوم هویت ایرانی و پیکار ایران و انیران و بالاخره ضرورت آگاهی ایرانیان از نشیب و فراز سرگذشت و هوشیاری نسبت به سرنوشت خود، پیام اساسی و کلی شاهنامه محسوب می‌شود.

روایت شاهنامه، برخلاف اغلب داستان‌ها و منظومه‌های ادبی و شاعرانه و افسانه‌های متأخر و عامیانه، به جای نظم صوری منطقی و اخلاقی دارای نظم طبیعی و فلسفی و احیاناً فاقد شعار اخلاقی و جریان مطلوب و خشنودکننده است و طبیعت راستین زندگی انسان را با نشیب و فرازها و سرانجام غم‌افزا، نشان می‌دهد و در عین حال اعتقاد ژرف به پاداش و پادافراه کردار و پندار انسان از شگفتی‌های راز سر به مهر سرنوشت حکایت می‌کند. مرگ سهراب که دل نازک را از رستم به خشم می‌آورد و کشته شدن اسفندیار و نتایج طبیعی این واقعه که منجر به نابودی خفت‌بار خاندان زال و رستم (پهلوان محبوب فردوسی) می‌شود، مثال آشکاری در این مورد است.

رتالبع سوم نانی * * *

فردوسی می‌گوید:

تو این را دروغ و فسانه مدان	به یکسان روش در زمانه مدان
ازو هرچه اندر خورد یا خرد	وگر بسر ره رمز معنی برد

فردوسی در این دو بیت به صراحت به چند نکته اشاره می‌کند:

نخست، اینکه داستان‌های ملی با افسانه و دروغ فرق دارد. دوم، اینکه صحت این داستان‌ها را در دایرهٔ حقیقت و امکان باید جستجو کرد نه در عرصهٔ واقعیت تاریخی. سوم اینکه مطالب شاهنامه رمز و تمثیل است و قابل حمل بر مصادیق کلی. عمر دراز

شخصیت‌های شاهنامه و چهره شکست‌ناپذیر و صفات منحصر به فرد رستم و نجات‌بخشی و تبار و نژاد شگفت‌آور او و اتصال و انقطاع فرّکیانی و ایرانی و سیمرغ اهورایی و اژدها و دیو و روئین‌تنی اسفندیار و کشته شدن آن روئین‌تن به دست رستم و علل و عواقب ناگزیر این سرنوشت شوم، هیچ یک گویای یک واقعه جزئیة تاریخی نیست، بلکه هر یک تمثیلی است و هم‌انگیز از آرمان‌ها و سرنوشت‌ها و سرگذشت‌ها و ادوار مه‌آلود تاریخ و امیدها و اعتقادات مردم ایران.

می‌توان گفت شاهنامه فردوسی یک تمثیل بزرگ است. ممکن است کسی سؤال بکند این چه نوع تمثیلی است و با انواع مشهور تمثیل، مثلاً تمثیلات مولانا، چه شباهتی دارد؟ در پاسخ باید گفت فردوسی و مولوی هر دو از تمثیل استفاده و با فاصله دو قرن و نیم، هر دو مؤثرترین شیوه را اختیار کرده‌اند. البته مقصود فردوسی با مقصود مولانا فرق دارد، یعنی تمثیل مولوی وسیله بیان مقاصد خارج از تمثیل است، ولی مقصود فردوسی تمثیل و داستان نه برای بیان داستان، بلکه برای ارتقاء روح داستان است. مولانا تمثیلات را خود انتخاب می‌کند، ولی داستان ملی ایران، که فردوسی به نظم در آورده، تمثیلی است بزرگ که ضمیر ناآگاه جمعی ایرانیان در هزاره‌ها و سده‌ها آفریده است. در هر صورت مقصود نهایی و منظور غایی فردوسی قصه‌سرایی نبوده است.



منابع شاهنامه (اعم از شاهنامه ابومنصوری و داستان‌های مستقل و هم‌چنین منابع کتبی و شفاهی شاهنامه ابومنصوری) متعدّد و پراکنده بوده، ولی فردوسی با نبوغ و خلاقیت خود مطالب اضافی و حوادث تکراری را دارای «دینامیسم» متنوع کرده و داستان‌های مستقل و پراکنده را وحدت و انسجام بخشیده است.

ماهیت مطالب شاهنامه حماسه ملی ایران و زبان شاهنامه زبان ملی ایران و اقوام فارسی زبان در دوره اسلامی است.

تأثیر شاهنامه در ایجاد و تثبیت زبان ملی ایران فقط با تأثیر دانه و کمدی الهی در ایجاد و تثبیت زبان ملی ایتالیا قابل مقایسه است.

یکی از مشخصات کم‌نظیر شاهنامه این است که فردوسی در سرودن این اثر عظیم به هیچ‌وجه اصول مورد قبول فرمانروایان روزگار، اعم از سامانیان و غزنویان، را رعایت نکرده است.

وجود رستم به تنهایی نوعی تأیید و تجویز در مورد استقلال شخصیت اخلاقی و انسانی و پهلوانی و حق اعتراض فرمانبران در برابر ظلم و بیداد و استبداد و فساد فرمانروایان محسوب می‌شود. طبعاً چنین دیدگاهی برای سامانیان که با خانان ترک و سیمجوریان و البتکین مواجه بودند و محمود و مسعود، که جز تسلیم محض و اطاعت مطلق تحمل رفتاری دیگر نداشتند، نمی‌توانست قابل قبول باشد. استقلال و عظمت شخصیت رستم و جاه‌طلبی و نامجویی اسفندیار و چهره منتقد و معترض پیران نسبت به افراسیاب چنین تضاد استثنایی و آشکاری را نشان می‌دهد. نمی‌توان تصور کرد تنها این سه بیت که فردوسی از زبان رستم گفته است، برای امیر سامانی و سلطان غزنوی و هر فرمانروای دیگر قابل تحمل بوده باشد:

چو خشم آورم شاه کاووس کیست؟ چرا دست یازد به من، طوس کیست؟

مرا زور و فیروزی از داور است نه از پادشاه و نه از لشکر است

که آزاد زادم نه من بندهام یکی بنده آفرینندهام

شاید بتوان گفت همه این دلیری‌ها و صلابت‌ها مقتبس از داستان‌های کهن و ناشی از امانت فردوسی در نقل روایات بوده است؛ ولی هرگز نمی‌توان باور کرد فردوسی متوجه این تضاد و نتایج نامطلوب آن نبوده و با وجود امکان تغییر و تعدیل بعضی جزئیات عمداً (بر حسب سلیقه استوار و خصلت یک دهقان ایرانی) در حفظ روایات کهن به صورت اصلی نکوشیده است.

امروز پس از گذشت هزار سال تجسم زندگی و شخصیت فردوسی بسیار دشوار است و در واقع، جز افسانه‌های فراوان که همه از روی علاقه به فردوسی و برپایه تصورات و قرائن ساخته و پرداخته شده، هیچ چیز در این زمینه نمی‌دانیم جز اینکه وی مردی ایرانی بوده و یکی از بزرگترین و باشکوه‌ترین آثار ادبی و حماسی و اساطیری و تاریخی جهان را به وجود آورده است. اگرچه پی بردن به روح پاک و اندیشه بلند و طبع منبع و ذوق لطیف و نبوغ و دانش و بینش و جهان‌بینی ژرف فردوسی، از روی مطالب شاهنامه کار دشواری نیست.



یک اثر هنگامی جاودانه و اثر ملی می‌شود که به نحوی از انحاء راضی کننده و پاسخگوی «آمال» و «آلام» ضمیر آگاه و ناآگاه فردی و جمعی باشد و این ویژگی مسأله‌ای ژرف‌تر و فراتر از ارزش و زیبایی هنری است. ارزش ادبی و هنری می‌تواند اثری را در دفتر و فهرست میراث ادبی و فرهنگی ثبت بکند، ولی نمی‌تواند اثری را بدون احراز آن ویژگی و صف‌ناپذیر بر اریکه آثار جاودان ملی بنشانند.

از میان ده تا دوازده اثر جاودان ملی و «کلاسیک» ایران، بی‌تردید، می‌توان آثار چهار شخصیت بزرگ، یعنی فردوسی و سعدی و حافظ و مولوی، را باشکوه‌ترین آثار ملی و در ردیف بزرگترین آثار ادبی و فرهنگی جهان به شمار آورد.

هرگاه، چنان‌که بعضی دانایان معتقدند، به سه نوع آگاهی، یعنی «خودآگاهی» و «ناخودآگاهی» و «زیر آگاهی» باور داشته باشیم، می‌توانیم سعدی را مظهر خودآگاهی و حافظ را جلوه‌گاه ناخودآگاهی و مولانا را تجلی زیرآگاهی و فردوسی را تجلی ناخودآگاهی جامعه ایرانی بدانیم. به عبارت روشن‌تر:

فردوسی، مَنادی عَزّت و اصل و نَسَب ملت ایران و مظهر ضمیر ناآگاه جامعه ایرانی است.

سعدی، شخصیت مصلحت‌گرا و معلّم و اندرزگوی جامعه و تجلی ضمیر آگاه و

غرِزَه طبعی و بی آرایش مردم ایران است.

حافظ، انیس و مونس و غمگسار و شهرزاد قصه پرداز و پاسخگوی آمال و آلام انسان ایرانی و همزاد ضمیر ناآگاه او محسوب می شود.

مولانا، کاروانسالار هجرت و رجعت انسان از غربت به وطن و از «من جزئی» به «من کلی» و مبشر بی یاک قیام و انقلاب روحانی و عرفانی و بازگشت از طلسم نیستی هستی نما به سرزمین مألوف، ولی فراموش شده و عیار نقب زن و دیوانه زنجیر گسل زندان شکن و بُختی حمال کوس و طوطی محبوس و فیل مست دور از هندوستان و طوفان و انفجار زیر آگاهی انسان است.



فرهنگ ایران و سند بزرگ هویت ملی، یعنی حماسه فردوسی، که در بحبوحه غلبه عناصر ترک و عرب روید و بالید و در مدت هزار سال دو برابر سیل تهاجمات ترک و مغول و تیمور و عثمانی و روس هم چنان پایدار و پاسدار فرهنگ ایران بود. از آغاز سده چهاردهم هجری شمسی با خطر نفوذ و استیلای بی حد و مرز فرهنگ غربی روبه رو شد، و پس از جنگ دوم جهانی آسیب دیگری که خطر روشنفکر مآبان بود، به آفت نخستین پیوست.

از این دو آسیب بزرگ، آسیب نخستین، آفتی مزمن و گسترده و پنهان بود که همچون موربانه ریشه و تنه و شاخسار فرهنگ کهنسال ایرانی را فرسود و پوسیده کرد و اکثر مظاهر فرهنگ ملی را از عرصه زندگی مردم به محافل علمی و مدارس و دانشگاه ها و نمایشگاه ها و بالاخره موزه ها منتقل ساخت.

آسیب دوم، که معجونی از ادعای تجدد و نوآوری و انسان دوستی و چپ گرایی و آزادی خواهی و سنت شکنی بود، بی محابا و بدون تأمل و ترحم، سنن و عناصر فرهنگی و اجتماعی، حتی آرمان ها و اخلاق ایرانی را محکوم و منزوی کرده و در اذهان پیروان معصوم و ناآگاه خود، به خصوص جوانان، این تصور را به وجود آورد که همه سنت ها و

عناصر دیرین اجتماعی و فرهنگی باید در ردیف ارتجاع و استبداد تلقی گردد و از عرصه زندگی و فرهنگ و هنر رانده شود.

این هر دو آسیب و خطر هرگز با دشمنی آشکار به میدان نمی آیند و به همین علت خطرناکترند و زیانبارتر. آسیب نخست حتی از تعظیم و ستایش فرهنگ و سنن ایرانی خودداری نمی کند، متها جای آنها را بیرون از متن زندگی مردم و در کتابخانه ها و دانشگاه ها و موزه ها می پسندد و آفت دوم از طریق بحث و استدلال و مقاله و کتاب و سخنرانی بر مبنای ایدئولوژی و مرام مورد علاقه خود پایه ها و ریشه های فرهنگ ملی را فرو می ریزد و ریشه کن می سازد و سرچشمه اعتقادات و علایق گذشته را می خشکاند و با ایجاد بدبینی و عناد و تحقیر نسبت به اصول فرهنگی و هویت ملی عملاً به آسیب نخست، یعنی استیلای بی حد و مرز فرهنگ بیگانه و نسیان بلکه تحقیر هویت و سنن و آرمان های ایرانی، کمک می کند.

این نکته باید دقیقاً مورد توجه باشد که فرهنگ ملی، ارتباط با افکار و عقاید بیهوده و بعضی عادات منفی و مانع پیشرفت و ترقی مادی و معنوی ندارد و با استفاده از همین ابهام است که آسیب های دوگانه توانسته است اساس فرهنگ ایرانی را به عنوان افکار و عادات منفی و مانع پیشرفت متزلزل بسازد.

شاهنامه با توجه به ماهیت خود، بیش از دیگر آثار و موارد ایرانی از تاخت و تاز غریزندگان و روشنفکر مآبان و هویت باختگان آسیب دیده و امروز بندرت می توان کودکی پیدا کرد که با داستان های ملی ایران و سیماهای حماسه ملی آشنایی و انس داشته باشد. سالهاست در مدارس و انتشارات و رادیو و تلویزیون و سینما جای فردوسی و شاهنامه تقریباً به کلی خالی است. در سینما و تلویزیون پرچم پهلوانان کشور آفتاب تابان به جای درفش ازدها پیکر رستم در اهتزاز است و بازیگران قهرمانان یونانی و رومی و سامی و مغول و اروپایی و آمریکایی و ژاپنی و... خاطره رستم و اسفندیار را از خاطرها زدوده اند.

ناگفته نگذاریم که در کنار مساعی علمی معتبری که دربارهٔ فردوسی و اثر بزرگ او از مول تا وولرس و مینوی و سعید نفیسی و از نلدکه تا وُلف و برتلس و قزوینی و استاریکف و از مجموعهٔ خطابه‌ها و مقالات مربوط به هزارهٔ فردوسی تا مجموعهٔ انستیتوی خاورشناسی اتحاد جماهیر شوروی - صورت گرفته و از نظر کیفی و کتی یکی از اساسی‌ترین سلسلهٔ مطالعات و تحقیقات و کارهای علمی در زمینهٔ ادبیات و فرهنگ ایران به شمار می‌رود، از سال‌ها پیش مباحثات بی‌شماری نیز به عمل آمده که به جای حرف حساب و بحث جدی دربارهٔ شاهنامه، جنبهٔ حمله و دفاع و بخصوص دفاع داشته و حماسهٔ بزرگ ایرانی از کشمکش این دو دیدگاه تنگ و تیره یعنی «دیدگاه جاهلانۀ حمله به فردوسی و شاهنامه» و «دیدگاه ترخّم‌آمیز دفاع از حیثیت فردوسی و شاهنامه» آسیب‌ها دیده و تقدّس ملی و حیثیت خدشه‌ناپذیر خود را از دست داده است.



اشتباه است اگر تصوّر کنیم شاهنامه در بعضی ادوار متأخر مورد توجه خاص بوده، و فردوسی و شاهنامه را بزرگ کرده‌اند. توجه صوری به شاهنامه نه تنها بر شأن آن نیفزوده، بلکه حماسهٔ ملی ایران را خفیف کرده و آن را از خانه و قهوه‌خانه و زورخانه و میدان‌های شهرها و روستاها، به صحنهٔ تنگ و محدود دانشگاه‌ها و عرصهٔ کاذب تبلیغات کشانده و حرمت و همگانی بودن آن را از میان برده است. باید بدانیم هر آنچه از متن زندگی جامعه یا حرمت و عزّت در تابوت بلورین به موزه‌ها سپرده شود، مُرده است.



بنده نخواستهم در این مقال به مباحث عمومی و مسائل جزئی مربوط به فردوسی و شاهنامه بپردازم، بلکه فقط خواسته‌ام نکات مهم و قابل توجه دربارهٔ اهمیت و ارزش حماسهٔ ملی ایران و عظمت خدمت فردوسی و مسائل اساسی و احياناً مورد اختلاف یا

مورد غفلت را مطرح نکنم. بدیهی است با وجود کارهای عمده‌ای که درباره فردوسی و شاهنامه انجام یافته، در این باره گفتنی فراوان و عرصه پژوهش بیکران و درهای مطالعه و تحقیق به روی پژوهندگان باز است و همیشه باز خواهد بود و در هیچ زمینه و موردی از مسائل متعدد راجع به فردوسی و شاهنامه هیچ کس نمی‌تواند مدعی باشد که آخرین کلام را گفته است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی